

فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی و از رشد ماندگی

همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس

وحید سینائی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۸ - تاریخ تصویب: ۹۵/۰۳/۲۹)

چکیده

خلیج فارس بسیاری از ویژگی‌های یک منطقه را داراست. با این وجود نه تنها میزان همکاری کشورهای واقع در آن محدود و همگرایی میان آن‌ها رشد نیافته باقی مانده؛ بلکه تنها در چهار دهه‌ی گذشته در آن چهار جنگ خانمان-سوز، بحران‌های عمیق و اختلافات حاد منطقه‌ای روی داده است. منشا بحران‌ها و تعارض‌های موجود در منطقه خلیج فارس در سطوح متفاوتی قابل بررسی و شناخت هستند. یکی از این سطوح، چالش‌های داخلی یا ملی و از مهم‌ترین آن‌ها چالش دولت - ملت‌سازی در میان کشورهای این منطقه است. ساختارهای ایلی، قبیله‌ای و قومی قدرتمند مهم‌ترین مانع شکل‌گیری ملت و برپایی و نفوذ نهادهای دولت جدید در این جوامع بوده‌اند. دولت - ملت‌سازی و برقراری و پذیرش حاکمیت ملی شهروندان برابر و هم‌شان در یک واحد جغرافیایی فرآیندی است که در سطح یک کشور روی می‌دهد؛ اما پیامدهای آن مرزهای ملی را درنوردیده، روابط کشورها را به‌ویژه با همسایگان و واحدهای سیاسی موجود در یک منطقه تحت تاثیر قرار می‌دهد. از این‌رو

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (sinaee@um.ac.ir)

نمونه‌های موفق همگرایی منطقه‌ای در مناطقی روی داده‌اند که دولت‌های ملی، مدرن و ملت به‌مثابه اجتماع شهروندان در آن‌ها تشکیل و تکامل یافته‌اند. بنابراین شهروندی از مولفه‌های اساسی در روند ملت‌سازی و پذیرش این حق متضمن برقراری سه نوع حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی است. در این مقاله به تاثیر فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی بر همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس پرداخته شده و نشان داده می‌شود گسترش همکاری و رشد همگرایی در این منطقه نیازمند تکامل فرآیند دولت - ملت‌سازی در همه کشورهای منطقه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: خلیج فارس، دولت - ملت‌سازی، ناسیونالیسم، حکومت‌های خاندانی، همگرایی ملی، همگرایی منطقه‌ای

مقدمه

درباره اطلاق نظام تابعه یا منطقه به خلیج فارس توافق گسترده‌ای وجود دارد. در واقع کاربست ویژه‌گی‌هایی که نظریه‌پردازان مطالعات منطقه‌ای برای شناخت منطقه و مطالعه آن برشمرده‌اند نشان می‌دهد که خلیج فارس به‌عنوان یک منطقه در دیسیپلین مطالعات منطقه‌ای پذیرفته شده است. معیارهایی که ویلیام تامپسون برای شکل‌گیری یک نظام تابعه ارائه کرده است (Thompson, 1973, 96) (تا حد قابل قبولی در خلیج فارس دیده می‌شود. توجه به عوامل مورد نظر کانتوری و اشپیگل در شناسایی مناطق (Cantory & Spiegel, 1974, 3) نیز نشان می‌دهد که خلیج فارس حائز ویژه‌گی‌های احراز یک منطقه است. از این‌رو در چارچوب نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای پژوهش‌های زیادی درباره خلیج فارس انجام شده است. افزون بر بحث‌های نظری، واقعیت‌های عملی نیز بر وجود خلیج فارس به‌عنوان یک منطقه تأکید می‌گذارند. کشورهای واقع در خلیج فارس دارای ذخایر عظیم نفت و گاز و برخی از آن‌ها در زمره بزرگترین صادرکنندگان نفت در جهان، مؤسس و اعضای سازمان اوپک هستند. همه این کشورها بر نقش اسلام به‌عنوان منبع قانون‌گذاری و عامل مشروعیت بخش دولت تأکید می‌کنند و در شمار مؤسسين یا اعضای سازمان کنفرانس اسلامی هستند. به‌عبارت بهتر شرایط جغرافیایی، مادی، فرهنگی و ارزش‌های مشترک، کشورهای این منطقه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. با وجود این، همکاری‌های منطقه‌ای در خلیج فارس محدود و همگرایی در بیشتر مواقع در محاق و تحت تاثیر عوامل و روندهای واگرایی بوده است. در واقع پرسش اصلی این مقاله نیز معطوف به شناخت موانع و چالش‌های موجود در برابر همکاری و پیشرفت فرآیند همگرایی در خلیج فارس است. تکرار این پرسش و تداوم طرح آن از سوی پژوهشگران حاکی از وجود موانع و چالش‌های عمیقی بر سر راه همکاری‌های منطقه‌ای در خلیج فارس

است. چالش‌هایی که گاه با تصاعد خود موجب بروز تیرگی و سردی روابط کشورهای منطقه، جدال‌های لفظی، قطع روابط دیپلماتیک، برخوردهای محدود و مرزی، جنگ‌های طولانی و در شرایط متعارف، مانع ارتقا و گسترش همکاری‌های موجود شده‌اند.

چالش‌ها و تعارض‌های موجود در منطقه خلیج فارس در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی قابل شناسایی هستند. منظور از چالش‌های ملی آن‌دسته از عوامل فرومنطقه‌ای هستند که از ویژگی‌های جغرافیایی، قومی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای منطقه ناشی شده و بر روابط آن‌ها اثر می‌گذارند. چالش‌های منطقه‌ای ناظر بر آن دسته از عواملی هستند که در روابط بین کشورهای منطقه بروز کرده و بر وضعیت منطقه تأثیر دارند. سرانجام چالش‌های بین‌المللی آن‌دسته از مسایل فرامنطقه‌ای هستند که بر روابط کشورها و یا منطقه خلیج فارس اثر می‌گذارند. در مقاله‌ی حاضر با برقراری پیوندی میان جامعه‌شناسی سیاسی، تاریخی و مطالعات منطقه‌ای به موضوع فرآیند ناتمام دولت-ملت‌سازی^۱ در کشورهای خلیج فارس و تاثیر آن بر همگرایی منطقه‌ای^۲ و امنیت در خلیج فارس پرداخته می‌شود. به عبارت دیگر در این مقاله تلاش شده است علل بروز اختلافات منطقه‌ای در خلیج فارس در کاستی‌ها و سستی‌هایی جستجو شود که در فرآیند دولت - ملت‌سازی در این کشورها وجود داشته است. فرضیه ما این است که فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی در کشورهای خلیج فارس موجب از رشد ماندگی همگرایی و این امر به نوبه خود باعث بروز اختلاف‌ها و تعارض‌های مستمر و اساسی در این منطقه شده است. برای این منظور نخست به توضیح مفاهیم و فرآیند دولت -



1. Nation – State Building
2. Regional Integration

ملت‌سازی و همگرایی ملی^۱ و منطقه‌ای پرداخته شده است. سپس فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی در کشورهای این منطقه به‌ویژه کشورهای واقع در کرانه جنوبی خلیج فارس و موانع موجود بر سر راه رشد این فرآیند و اقدامات محدودی که برای تحقق آن صورت گرفته است توضیح داده می‌شود. در ادامه تاثیر شکل نگرفتن دولت‌های ملی در خلیج فارس بر امنیت، همکاری و همگرایی منطقه‌ای بررسی و در پایان ضمن نتیجه‌گیری، راهکارهایی برای پیشبرد و تکمیل فرآیند دولت - ملت‌سازی و کمک به ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای و نیل به همگرایی ارائه می‌شود.

۱. دولت - ملت‌سازی

دولت - ملت‌سازی و برقراری و پذیرش حاکمیت ملی شهروندان برابر و هم‌شان در یک واحد جغرافیایی فرآیندی است که در سطح یک کشور روی می‌دهد؛ اما آثار و پیامدهای آن مرزهای ملی را درنور دیده، روابط کشورها را به‌ویژه با همسایگان و واحدهای سیاسی موجود در یک منطقه تحت تاثیر قرار می‌دهد. از این‌رو نمونه‌های موفق همگرایی منطقه‌ای همگی در مناطقی روی داده‌اند که دولت‌های ملی و مدرن در آن‌ها تشکیل و تکامل یافته‌اند. «دولت» و «ملت» هر دو مفاهیم سهل و ممتنع و تعریف آن‌ها بغرنج و پیچیده هستند. «آندرو وینسنت» دولت را یکی از مبهم‌ترین پدیده‌ها در سیاست می‌داند (وینسنت، ۱۳۷۶: ۱۵). «اریک هابسبام» نیز درباره‌ی ملت می‌نویسد: می‌دانیم ملت چیست؛ اما زمانی که از ما می‌پرسند، نمی‌توانیم با سرعت و دقت آن‌را توصیف کنیم (هابسبام، ۱۳۸۳: ۱۱).

دولت، به‌شکلی که امروزه در جهان وجود دارد، پدیده‌ی نسبتاً جدیدی است.



دولت در ساده‌ترین تعریف، مجموعه‌ای از نهادهاست که مدیریت و کنترل امور یک کشور را در دست دارد. نوعی قدرت عمومی مداوم و مستمر است که بر مبنای آمریت حقوقی به اعمال قدرت مبادرت می‌ورزد. این تعریف از دولت موجب می‌شود که در روند دولت‌سازی تاسیس، تقویت و تثبیت نهادهای سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار باشند.

درباره چگونگی شکل‌گیری یا ساخته شدن دولت مدرن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. جان فرانکو پوجی از سه رویکرد مدیریتی، اقتصادی و نظامی سخن گفته است (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۲۷). رویکرد مدیریتی بر یک سیر مداوم توسعه‌ی اداری کارآمد و متمرکز استوار است. رویکرد اقتصادی، دولت را حاصل انقسام جوامع به طبقات و مبارزه طبقاتی و شکل‌گیری دولت مدرن را محصول تحولات نظام فئودالی و گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری می‌داند. پری آندرسون، فتور و سستی نظام فئودالی در قرون ۱۴ و ۱۵ و قیام‌های دهقانی را از یک سو موجب سازش فئودال ها با پادشاهان و تسلط اینان بر دولت و از سوی دیگر گسترش تجارت و ظهور طبقه بورژوازی را دانسته است (Anderson, 1974, 18-19) در رویکرد نظامی، دولت نهادی است سیاسی که با خشونت رابطه‌ای ذاتی دارد. دولت از ابتدا با طبعی متمایل به جنگ افروزی شکل گرفته و بیش از هر چیز، دل‌مشغولی تامین و تقویت قدرت نظامی خود را داشته است (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۳۴). دیوید هلد دو دیدگاه اخیر را در آثار تعدادی از صاحب‌نظران برجسته بررسی کرده است (هلد، ۱۳۸۶: ۶۵-۸۸).

برخی از پژوهشگران از رهیافت فرهنگی نیز در دولت‌سازی یاد کرده‌اند. در این رهیافت بر نقش آموزه‌های نظری و فرهنگی در پیدایش دولت مدرن و دولت‌سازی تاکید شده است. به‌عنوان مثال فیلیپ گروسکی با به چالش کشیدن رهیافت‌های نظامی و اقتصادی بر نقش اصلاحات پروتستانی در دولت‌سازی تاکید کرده است (حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۳).



ملت نیز بسان دولت پدیده‌ای مدرن است. مفهوم ملت از سده هجدهم گسترش یافت و از زمان انقلاب‌های اواخر این سده، دولت و ملت به یکدیگر پیوند خوردند (هابرماس، ۱۳۸۵: ۱۸۱). دولت‌ها در یک سرزمین با مرزهای مشخص بر مردم حکومت می‌کنند؛ به این مردم «ملت» اطلاق می‌شود. سنت فکری انقلاب کبیر فرانسه سرچشمه برداشت جدید از عناصر تشکیل دهنده ملیت یعنی وحدت در سازمان سیاسی شد. در این دیدگاه ملت مجموعه افرادی است که تحت حکومت یک قانون به سر می‌برند. بنابراین تکوین ملت نیازمند تکوین دولت است و مفهوم دولت و سازمان سیاسی منطقا و از نظر تاریخی بر ملت تقدم دارد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۳-۳۱). ملت یک گروه اجتماعی است؛ اما مهم‌ترین عامل تمایز آن با گروه‌های اجتماعی دیگر در ارتباط و پیوند تنگاتنگ آن با نهاد دولت نهفته است (فرانکل، ۱۳۸۲: ۳۶). همین ارتباط ملت با دولت است که به آن ارزش سیاسی می‌دهد و ملت را از مردم متمایز می‌کند. ملت یک گروه انسانی است که از تشکیل اجتماع خود آگاه است، گذشته‌ای مشترک و طرحی برای آینده و ادعای حق حاکمیت بر خود دارد. از این رو ملت شامل پنج بعد روانشناسانه، فرهنگی، سرزمینی، سیاسی و تاریخی می‌شود (گیبرنا، ۱۳۷۸: ۸۱-۸۰).

ملت را در زبان مدرن اجتماع شهروندان تعریف کرده‌اند؛ بنابراین شهروندی از مولفه‌های اساسی در روند ملت‌سازی است. هابسبام می‌نویسد: ملت تنها با عنصر شهروندی و انتخاب یا مشارکت توده‌ای تحقق می‌یابد و دیگر هیچ (هابسبام، ۱۳۸۳: ۳۵). پذیرش حق شهروندی متضمن برقراری سه نوع حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی است. حقوق مدنی مانند آزادی‌های فردی شامل آزادی شخصی، آزادی بیان، اندیشه، عقیده و حق مالکیت شخصی است؛ حقوق سیاسی شامل حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن؛ حقوق اجتماعی مانند حق برخورداری از آموزش همگانی و خدمات بهداشتی و اجتماعی می‌باشد (Marshall, 1992, 8) شهروندی در فرآیند دولت -



ملت‌سازی به‌ویژه در حل بحران همبستگی و یکپارچگی ملی دارای اهمیت فراوان است. فرد وقتی خود را شهروند یک دولت معرفی می‌کند در واقع به تعریف هویت خود می‌پردازد. شهروندی هویتی است که فارغ از هرگونه تفاوت‌های نژادی، زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی می‌تواند همه‌ی جمعیت ساکن یک کشور را برابر و هم‌شان نشان دهد. از این‌رو شهروندی ناظر بر وضعیتی است که در آن تمام افراد یک جامعه ملی از نظر مسئولیت‌ها، تکالیف، حقوق و امتیازات در شرایط برابر یا نسبتاً برابر قرار دارند (قوام؛ زرگر، ۱۳۸۸: ۷۱).

گفتمان ملت برخلاف گفتمان‌های سیاسی پیش از آن، ادعای بزرگی دارد. این گفتمان مدعی است حق حاکمیت بر مردم و نمایندگی سیاسی از طرف مردم منحصر از آن ملت‌هاست؛ نه آن‌که از راه سلطه به تغلب حاصل شود یا از طرف خداوند به پادشاهان، پیشوایان دینی یا سلسله‌های حاکم تفویض شود. ادعای اخلاقی - سیاسی گفتمان ملت این است که هرگاه ملتی اراده کند حق دارد حکومت تشکیل دهد و حکومت واجد مشروعیت، حکومتی است که نمایندگی ملتی را عهده‌دار باشد (گرگورسونی، ۱۳۸۷: ۲۷۸). به این ترتیب ناسیونالیسم برنامه‌ای برای خلق ملت‌ها و مقدم بر تشکیل ملت است؛ ملت‌ها را سیاست‌مدران و روشنفکران ناسیونالیست می‌سازند و طبقات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که از این برساخته منتفع می‌شوند از این فرآیندها پشتیبانی می‌کنند (کول، ۱۳۸۷: ۲۴۳).

ناسیونالیسم ابزار مهم یکپارچگی اجتماعی و همبستگی ملی و دستیابی به یک هویت روشن و منسجم است. با این وجود، بین ناسیونالیسم مدنی و قومی باید تفاوت گذاشت. ناسیونالیسم مدنی احساس تعلق به ملت واحد است؛ این احساس میهن‌پرستانه را غالباً به‌علت همبستگی جمعی که میان شهروندان به‌وجود می‌آورد می‌ستایند؛ معمولاً موجب غیرت و تعصب می‌شود و در صورت لزوم، منبع الهام شهروندان برای ایثار و فداکاری در راه ساختن کشور مدرن است که همه‌ی اعضای از حقوق سیاسی مشابهی برخوردارند و آزادی‌هایشان



تضمین شده است. اما در نقطه‌ی مقابل، ناسیونالیسم قومی تقریباً همیشه موجب تفرقه، منع و طرد و ایجاد تخاصم میان گروه‌ها می‌شود (اسپنسر؛ بچر، ۱۳۷۸: ۳۲۱). ناسیونالیسم مدنی حقوق شهروندی را در یک چارچوب مشخص و قانونمند قرار می‌دهد و در حالی که حقوق و امتیازات شهروندی را در مقابل حکومت برجسته و قابل دفاع می‌سازد، تکالیف و مسئولیت‌های شهروندان در دفاع از کشور و احترام به قوانین و آیین‌های کشورداری را نیز مشخص می‌سازد. ناسیونالیسم در معنای مدنی خود همگرایی اجتماعی و همبستگی ملی را تحکیم و در تقویت وفاداری‌های ملی، رشد نهادهای سیاسی و تقویت توان ملی نقش موثری ایفا می‌کند. به این ترتیب پیشبرد فرآیند دولت - ملت‌سازی به همبستگی، برابری و هم‌پیوندی مردم یک کشور می‌انجامد و زمینه برقراری نظم، امنیت و توسعه در داخل یک کشور را فراهم می‌کند.

۲. از همگرایی ملی تا همگرایی منطقه‌ای

پیشرفت فرآیند دولت - ملت‌سازی به تامین امنیت و توسعه منطقه‌ای و جهانی مساعدت می‌کند. زیرا تکامل این فرآیند به برقراری نظم نسبی در نظام آنارشیک بین‌المللی منجر می‌شود. یعنی در فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل در لابلای کنش و واکنش‌ها و تعاملات دولت‌ها قواعدی به مرور ایجاد می‌شوند که نظم نسبی را فراهم می‌کند (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۱). هدلی بول می‌نویسد: نظام متشکل از دولت‌ها آنارشی را متوقف و شکل اولیه‌ای از یک نظم را به دست می‌دهد. این نظم هم‌چنین رژیم مبتنی بر رواداری و گذشت متقابل را در میان دولت‌ها برقرار می‌کند که مناقشه را محدود و مراودات را حفظ و شرایط همکاری را فراهم می‌کند (بول، ۱۳۸۵: ۱۰۴). بر این اساس می‌توان گفت پیشرفت فرآیند دولت - ملت‌سازی نه فقط به همگرایی ملی که به همگرایی دولت‌ها در همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هم کمک می‌کند. کشورهای اروپایی نمونه عینی تکامل فرآیند دولت - ملت‌سازی و مساعدت



این فرآیند رو به رشد به توسعه همگرایی منطقه‌ای در قالب تشکیل اتحادیه اروپا هستند. از این قرار تشکیل دولت - ملت و ایجاد همگرایی ملی از پیش - نیازهای همکاری و فراتر از آن همگرایی منطقه‌ای است. به عبارت دیگر همکاری، همگرایی و سرانجام ادغام و یکپارچگی منطقه‌ای فرآیندی است که نخست در قالب واحدهای ملی و سپس در سطح فراتر یعنی منطقه به اجرا در می‌آید. بر این اساس فرآیند تشکیل جوامع در دو سطح ملی و فراملی شباهت‌هایی به یکدیگر دارند (دوئرتی؛ فالترگراف، ۱۳۷۲: ۶۷۲-۶۷۱).

در سطح ملی، فرآیند همگرایی و تشکیل یک کشور یا دولت - ملت ارتباط تنگاتنگی با ایجاد مرکز و سپس گسترش اقتدار آن به پیرامون دارد (بدیع، ۱۳۷۶: ۱۲۰-۱۰۶). این مرکز که کانون تخصیص منابع، پاداش‌ها و پاسخ‌گویی به انتظارات است در صورتی که کارویژه‌های^۱ خود را به‌درستی انجام دهد به کانون اصلی هویت سیاسی در یک کشور تبدیل می‌شود. در چنین کشوری پیوند میان واحدهای تشکیل دهنده دولت - ملت به تدریج تقویت می‌گردد و در نهایت وحدت سیاسی حاصل می‌آید. هنگامی که همگرایی سیاسی در سطح ملی روی داد می‌توان اطمینان داشت تا مدت طولانی مردمی که در آن واحد سیاسی به سر می‌برند همکاری رو به رشدی با یکدیگر خواهند داشت. همگرایی منطقه‌ای نیز فرآیندی است که در خلال آن چند واحد ملی بخشی از منابع، وفاداری‌ها و انتظاراتی را در فرآیند همگرایی ملی کسب کرده‌اند، متوجه نهادهای فراملی می‌کنند. به عبارت دیگر، واحدهای ملی دست‌کم از بخشی از اقتداری که به بهای تخصیص منابع، گاه جنگ‌ها و نبردهای داخلی و ملی و تلاش‌های طاقت فرسای رهبران و شهروندان خود کسب کرده‌اند داوطلبانه و به سودای دستیابی به منافع بیشتری در می‌گذرند. تعامل و درهم آمیختگی واحدهای ملی در همگرایی



منطقه‌ای می‌تواند چنان افزایش یابد که مرزهای ملی تیره و تار یا از میان برداشته شوند (دوئرتی؛ فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۷۱۸-۶۶۵).

در فرآیند همگرایی سطوح مختلفی از هماهنگی، همکاری، ائتلاف و اتحاد وجود دارد. فرآیند منطقه‌سازی مستلزم یک تحول از تفاوت نسبی به تجانس در ابعاد مختلفی مانند فرهنگ، امنیت، سیاست‌های اقتصادی و رژیم سیاسی است. به این ترتیب تنها کشورهای می‌توانند فرآیند همگرایی منطقه‌ای را با موفقیت پشت سر گذارند که پیش از آن در فرآیند همگرایی ملی آبدیده و کامیاب شده باشند. زیرا همگرایی کشورها نیز مستلزم طی فرآیندی است که در آن واحدهای سیاسی به صورت داوطلبانه از اعمال بخشی از اقتدار خویش برای رسیدن به اهداف مشترک صرف‌نظر کرده، از یک قدرت فوق ملی پیروی کنند. این مشابه همان فرآیندی است که پیش از این گروه‌های نامتجانس قومی، مذهبی و زبانی در روند همگرایی تجربه کرده و به آن دست یافته‌اند.

بر این اساس فرآیند همگرایی زمانی رو به پیش دارد که نظام‌های سیاسی با اتکا به ارزش‌های مشترک و فراگیر و توافق عمومی درباره‌ی چارچوب نظام فوق ملی به همکاری و انسجام روی آورند. زمانی که انگیزه همگرایی دلایل ایجابی مانند دستیابی به سطوح بالاتری از توسعه، رفاه و صلح باشد فرآیند همگرایی تا سطح اتحاد نیز می‌تواند ارتقا یابد. به این شکل از منطقه‌گرایی، منطقه‌گرایی اختیاری^۱ هم گفته شده است. منطقه‌گرایی اختیاری و داوطلبانه فرآیندی از پایین و خودجوش است. در نقطه مقابل اگر روی آوردن به همکاری‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی بر اساس اعمال فشار از سوی یک قدرت بزرگ یا بلوک قدرت باشد به آن منطقه‌گرایی اجباری^۲ اطلاق می‌شود (قاضی-زاده؛ طالبی‌فر، ۱۳۸۸: ۴۰). این نوع از منطقه‌گرایی که بیشتر در زمینه‌های

1. Autonomous Regionalism
2. Hegemonic Regionalism

امنیتی - نظامی و در دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی شکل گرفت، ماهیت پایدار و مستمری ندارد. از نمونه‌های آن می‌توان به سازمان‌ها و پیمان‌های نظامی و امنیتی مانند سنتو و ورشو اشاره داشت. به عبارت دیگر انگیزه‌های سلبی در فرآیندهای همگرایی می‌تواند تاثیرگذار باشد؛ اما برای دستیابی به همکاری‌های درازمدت و اتحاد که عالی‌ترین سطح همگرایی است کفایت نمی‌کنند. با انگیزه‌های سلبی بیشتر می‌توان به هماهنگی و همکاری و حداکثر به ائتلاف‌های ناپایدار امید داشت. از نظر تاریخی پیوندها و همگرایی‌های منطقه‌ای با سابقه‌تر از سایر پیوندها از جمله همگرایی جهانی است؛ امروزه نیز منطقه‌گرایی بیشتر از جهان‌گرایی مورد توجه است. فلسفه منطقه‌گرایی بر این مبنا استوار است: در شرایطی که نیل به وحدت جهانی بعید و قابل تحصیل به نظر نمی‌رسد؛ با بسیج نیروها باید به سوی پیوندهای منطقه‌ای حرکت کرد. البته پیوندهای منطقه‌ای که براساس نیازهای مشترک استوار شده باشد در مراحل بعدی می‌تواند به یک همگرایی جهانی کمک کند.

۳. دولت - ملت‌سازی در جوامع / سرزمین‌های غیر اروپایی

رویکردها و رهیافت‌های دولت - ملت‌سازی، که در سطور پیشین مذکور افتاد، با همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند اساسا درباره دولت مدرن و فرآیند دولت - ملت‌سازی در اروپای غربی هستند. از این‌رو در توضیح و تبیین این فرآیند در سرزمین‌های غیر اروپایی به ویژه کشورهای غیر غربی کفایت لازم را ندارند. تبیین شکل‌گیری دولت در این سرزمین‌ها نیازمند توجه به عواملی مانند قواعد حقوق بین‌الملل، تقدم تجدد غربی و درهم آمیختگی آن با استعمار، ساختارهای سنتی سیاسی و اجتماعی و امکان یا امتناع نفوذ ناسیونالیسم در این جوامع است. در زمان تکوین نخستین دولت‌های مدرن در اروپا اگر ماشین دولتی به اندازه کافی قوی نبوده آن دولت فرو می‌پاشید. حال آن‌که بعد از جنگ جهانی دوم قواعد بین‌المللی موجودیت دولت‌های ضعیف را کمابیش تضمین کرده



بود. دولت‌های جهان سوم زمانی به‌وجود آمدند که قواعد بین‌المللی مانند عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی کشورها یک اصل تقریباً پذیرفته شده بود (حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴).

دولت مدرن پاسخ کارآمد تجدد غربی به نیازها و نابسامانی‌های اروپاییان در قرون وسطی و ناامنی و جنگ‌های مذهبی بود. این تقدم و کارآمدی وقتی با استعمار همراه شد باعث شد تا دولت مدرن به‌صورت الگویی جهان‌شمول جلوه‌گر شود. بنابراین نخبگان و حاکمان جهان سوم در برخورد و مواجهه با این الگوی مسلط توسعه سیاسی (دولت مدرن)، حالت تدافعی به‌خود گرفته و چاره را در پذیرش و الگوبرداری از این مدل یافتند.

جوامعی که در حوزه پیرامونی بلاواسطه‌ی اروپا قرار داشتند، ابتدا تحت تأثیر فکری غرب قرار گرفتند. چنان‌که از ابتدای قرن هجدهم سلطان احمد سوم عثمانی و صدراعظم ابراهیم پاشا به مطالعه قوانین و الگوهای حکومتی اروپا پرداختند. این مطالعه برای اولین بار دنیای ترک را در زمینه‌های اقتصادی و نظامی در حالت تدافعی قرار داد؛ اصلاحات موسوم به تنظیمات که یک قرن بعد در پیش گرفته شد و چیزی جز تعمیق و رسمیت بخشیدن به نفوذ الگوی دولتی غرب در درون امپراطوری اسلامی نبود، به ظهور یک بوروکراسی اندک تخصصی شده انجامید. این دستگاه دیوانی که بر پایه‌ی قواعد تقسیم کار سازمان یافته بود؛ بر محور وزرای متخصص و رها از قدرت شیخ‌الاسلام‌ها پایه‌ریزی شده بود. این اصلاحات هم‌زمان به تدوین حقوق لایحی پرداخت که پاره‌ای از بخش‌های زندگی اجتماعی را مانند تجارت پوشش می‌داد. سلطان عثمانی هم‌چنین مدارس فنی - حرفه‌ای و از سال ۱۸۳۴ یک آکادمی نظامی به‌شکل اروپایی به‌وجود آورد. همین روند از عصر صفوی در ایران آغاز شد و سپس در میانه قرن نوزدهم به ابتکار ناصرالدین شاه و امیرکبیر به‌سمت نهادینه شدن سوق یافت (بدیع؛ بیرن بوم، ۱۳۷۹: ۱۵۷). دامنه تأثیر الگوی دولت مدرن به‌تدریج مناطق دیگری که زیر سلطه مستقیم اروپا قرار نگرفته بودند



مانند چین، ژاپن، کره، تایلند و ایتوبی را در بر گرفت و دولت در این سرزمین-ها توسط نخبگان بومی بر اساس همان الگوی اروپایی بازسازی شد (اپللو؛ روستو، ۱۳۸۹: ۲۵۲).

در سرزمین‌های غیر اروپایی استعمارگران و نیروهای فراملی نقش تعیین کننده‌ای در فرآیند دولت‌سازی ایفا کرده‌اند. در دوران استعمار و امپریالیسم، سرزمین‌های وسیعی شامل تمامی قاره آمریکا، استرالیا و نیوزلند، قسمت اعظم آفریقا و خاورمیانه و بخش‌هایی از آسیا درون سیستم امپریالیستی اروپا هضم شدند. شاید مهم‌ترین تأثیر استعمار اروپایی بر دولت‌سازی در جهان سوم، شکل دادن به مرزهای جغرافیایی و ساختارهای سازمانی آن‌ها از بیرون بوده باشد. بارزترین نمونه‌ی این وضعیت را می‌توان در قاره‌ی آفریقا مشاهده کرد. مرزهای کشورهای این قاره توسط استعمار ترسیم شده است؛ این مرزهای تحمیلی، چنان مصنوعی هستند که حدود ۴۳ درصد از مرزهای کشورهای قاره‌ی آفریقا از خطوط صاف و مستقیم تشکیل شده است (حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۴). این بدان معناست که این مرزها توسط انسان‌ها بر روی نقشه ترسیم و بر مختصات جغرافیایی دولت تحمیل شده‌اند. تجربه آمریکای لاتین نیز چندان متفاوت نبوده؛ در این قاره نیز دولت‌های جدید از قلمرو حکومت والیان وابسته به نظام استعماری، در جریان نبردهای استقلال در قرن نوزدهم پدید آمدند. این دولت‌های جدید که توسط کریول‌های محافظه‌کار (اسپانیایی‌های زاده شده در مستعمرات) اداره می‌شدند، نشان دهنده پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ویژه‌ای بودند که حتی امروز نیز نابرابری‌هایی شدید را میان یک گروه کوچک و بسیار ثروتمند از نخبگان و طیفی بزرگ از توده‌ی مردم بسیار فقیر بازتاب می‌دهند. در آسیا نیز وضعیت به‌همین صورت بوده است؛ در هند، حکومت استعماری انگلیس جوامع متنوع قومی و مذهبی را زیر سلطه خود گرفت. چیزی حدود پانصد دولت زیر سلطه شاهزادگان، که اغلب به‌واسطه‌ی درگیر شدن در رقابت‌های محلی دچار تنش بودند، در چارچوب هند مستعمره گرد هم



آمدند. با این وجود در هنگام استقلال، این کشور به دو دولت هند و پاکستان تجزیه شد (برنل؛ رندال، ۱۳۹۱: ۱۷۰). این دو کشور تا کنون نتوانسته‌اند اختلافات مرزی و ارضی خود را حل و فصل نمایند. مرزهای فعلی کشور افغانستان نیز از جمله با پاکستان به وسیله انگلستان تعیین شده و تا کنون منشأ اختلافات و درگیری‌هایی میان دو کشور و یکی از چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان بوده است. هم‌چنان‌که مرزهای موجود میان کشورهای جنوبی خلیج فارس نیز توسط انگلیس ترسیم و تعیین شده و بر سر آن‌ها نیز اختلافات قابل توجهی میان این کشورها کماکان وجود دارد.

افزون بر این، آشنایی کشورهاییی که مستعمره نشدند با نهادها و تکنولوژی مدرن معمولاً در اثر جنگ با کشورهای استعمارگر و شکست از آن‌ها روی داده است. رویدادی که در همه جا باعث ایجاد رغبت و تمایل در میان حاکمان و نخبگان این جوامع برای مدرنیزاسیون و نوسازی ارتش، نظام سیاسی و سایر نهادهای عمومی جامعه شد. طرفه اینکه در بسیاری از موارد، این خود استعمارگران بودند که با کمک‌های مالی، نظامی و اعزام مستشاران نظامی، اقتصادی و سیاسی، این جوامع را در ایجاد ساختارهای سیاسی مدرن یاری کردند. استعمارگران در کشورهای تحت سلطه در تشکیل نهادهای حکومتی اهداف استخراجی و نه اهداف توسعه‌گرا را دنبال کردند. زیرا هدف آن‌ها و شرکت‌های خصوصی که برای آن‌ها کار می‌کردند، استخراج منابع و مواد خام بود. این اهداف استخراجی نوع ویژه‌ای از نهادهای حکومتی را پدید آوردند که به‌نوبه خود بنیادهای دولت در دوره استقلال را شکل دادند. در واقع می‌توان گفت این نهادها در اساس دولت‌هایی بهره‌کش بودند و برای تشویق و سازمان‌دهی توسعه اقتصادی انگیزه‌ای نداشتند (برنل؛ رندال، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

این امر به شکل‌گیری جایگاه پیرامونی کشورهای جهان سوم در نظام سرمایه‌داری جهانی که تأثیر چشم‌گیری بر توسعه‌ی سیاسی این جوامع به‌جای گذارده است کمک شایانی کرده است (بدیع، ۱۳۸۷: ۱۹۰). در دوران



پسااستعماری و استقلال مستعمره‌ها، باز هم تأثیر غرب و نیروهای خارجی بسیار تعیین کننده بوده است. نخبگان بومی ملی‌گرا که عمدتاً تحصیل‌کردگان غرب بودند، در حرکت به سوی استقلال، نهادهای حکومتی و سیاسی را که قدرت‌های استعماری تحمیل کرده بودند، پذیرفتند یا با تقلید و الگوبرداری، خود آن‌ها را ساختند (اپللو؛ روستو، ۱۳۸۹: ۳۰۷).

۴. دولت - ملت‌سازی در خلیج فارس

هویت سیاسی در خاورمیانه و خلیج فارس پیش از تأثیر و نفوذ قدرت‌های غربی، شکل مذهبی یا دودمانی یا ترکیبی از هر دو داشت. هر دو موجودیت سیاسی مسلط بر خاورمیانه، امپراتوری عثمانی و امپراتوری ایران، به نام اسلام حکومت می‌کردند (فریش، ۱۳۸۷: ۴۳۲). در خاورمیانه رشد ناسیونالیسم و نهضت‌های ملی، شبیه بسیاری از مناطق دیگر کره‌ی زمین، به سبب فروپاشی امپراتوری‌ها و بر اثر فعالیت نخبگان محلی روی داد. در خاورمیانه این رشد و گسترش با سرنوشت چهار امپراتوری پیوند نزدیک داشته است: افول امپراتوری‌های پادشاهی، مذهبی و چند قومی عثمانی و ایرانی و پایان یافتن فرمانروایی استعماری دولت‌های فرانسه و انگلستان بر نواحی عرب زبان منطقه.

فرآیند دولت - ملت‌سازی در کشورهای خلیج فارس به ویژه در کرانه‌های جنوبی آن با دیگر مناطق خاورمیانه تفاوت‌های داشته است. تاریخ همه کشورهای این منطقه، با تفاوت‌هایی در شدت و ضعف آن، تاریخ حکومت‌های ایلی و دودمانی بوده است. با وجود این در میان آن‌ها کشورهای شمالی خلیج فارس سابقه تمدنی و پیشینه طولانی‌تری در امر حکومت‌داری دارند. ایران نخستین کشور منطقه است که تحت تأثیر ارتباط با غرب و اتکا به پویایی‌های درونی از سنت حکومت قبیله‌ای و عشیره‌ای فاصله گرفت. هر چند که این سنت دیرپا آثار مشخصی بر دولت، حکومت و سیاست در ایران داشته و گاه به



اشکال دیگری باز تولید شده؛ اما می‌توان گفت تشکیل سلسله پهلوی به‌منزله‌ی پایان عصر حکومت‌های ایلی - قبیله‌ای در ایران بوده است. ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی، کهن‌ترین کشور منطقه محسوب می‌شود؛ ایجاد دولت مدرن و دولت - ملت‌سازی در ایران به آغاز قرن بیستم، انقلاب مشروطه و رویدادهای پس از جنگ جهانی اول باز می‌گردد. آنچه که به ایران در فرآیند دولت‌سازی در منطقه تقدم بخشید سیاست و فرهنگ آن در روزگار پیش از اسلام و تحولاتی است که متعاقب تشکیل سلسله صفوی و رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع و سپس گسترش آن به‌عنوان مذهب بیشتر مردم این کشور روی داده است. رسمیت یافتن تشیع عامل تمایز این کشور از امپراتوری عثمانی و سنگ‌بنای شکل‌گیری یک دولت مستقل بود. در نخستین دوره حکومت صفوی مرحله مقدماتی دولت‌سازی به‌شکل آن چه «ش‌پدری»^۱ خوانده می‌شود انجام شد. رهبران شیعه از جمله برخی از روحانیون ارشد از سرزمین‌های عرب زبان به ایران فراخوانده شدند و در این ساختار ش‌پدرانه جای گرفتند (کدی، ۱۳۸۸: ۳۷۱). این ویژگی سپس در دوران قاجار به‌عنوان اصل وحدت بخش بیشتر ایرانیان تداوم یافت. با انقلاب مشروطه، به‌ویژه پس از روی کار آمدن سلسله پهلوی از قدرت علمای مذهبی کاسته شد. با وجود این پادشاهان پهلوی همیشه از اطلاق عنوان «یگانه پادشاه شیعه» بدان‌ها استقبال کرده و فراتر از آن خود نیز تمایل داشتند به‌عنوان حامیان شیعه و شیعیان شناخته شوند. ناسیونالیسم دولت پهلوی و آموزه‌ها و ارزش‌های آن از یک‌سو و ضرورت تمرکز قدرت در نهادهای تحت امر دولت مدرن از سوی دیگر از استقلال و موقعیت فرادست رهبران ایلات، زمینداران و روحانیون کاست. دولت - ملت‌سازی در این دوران در چارچوب ناسیونالیسم ایرانی و عرفی -



گرایی ناشی از ضرورت‌های دولت مدرن شتاب گرفت. شتابی که در بروز نارضایتی‌ها از دولت پهلوی و سرانجام انقلاب ۱۹۷۹ تأثیرگذار بود. با پیروزی انقلاب و برپایی جمهوری اسلامی برخی از نیروهایی که در برابر دولت پهلوی صف‌آرایی کرده بودند از جمله روحانیون قدرت گرفتند. اما قدرت و موقعیت جدید نه چون گذشته بر بنیادهای اجتماعی بلکه بیشتر در چارچوب ساختارهای دولتی‌ای محقق شد که بخش مهمی از ارکان آن مدرن و در چارچوب رشد فرآیند دولت - ملت به وجود آمده بودند.

دیگر کشور بزرگ منطقه «عراق» مهد تمدن‌های باستانی است؛ اما به‌عنوان یک کشور، در سال ۱۹۱۹ و متعاقب شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی، با توافق قدرت‌های فاتح در جنگ جهانی اول در کنفرانس صلح پاریس متولد شد. تصمیم جامعه ملل به اعطای سرپرستی این کشور نوپا به انگلیس موجبات شعله‌ور شدن احساسات ناسیونالیستی و شکل‌گیری جنبش‌های ملی و مذهبی را فراهم آورد. اما بریتانیا با سرکوب قیام ۱۹۲۰ مردم عراق، خود کارگردانی تشکیل دولت - ملت را در این کشور به دست گرفت. انگلیسی‌ها نوعی سیستم مشروطه و ملک فیصل را به‌عنوان پادشاه بر عراق تحمیل کردند. بریتانیا براساس پیمان ۱۹۳۰ به دوران سرپرستی خود بر عراق در سال ۱۹۳۲ پایان داد؛ اما بر اساس همین پیمان به حضور و نقش مداخله‌گر خود در سیاست عراق تداوم بخشید. سرانجام در پی چند کودتای ناموفق، در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ افسران ناسیونالیست با یک کودتای موفق زمام حکومت را در عراق به دست گرفتند. اما ناسیونالیسم عربی به واگرایی میان اهل سنت و کردها و شیعیان انجامید؛ به این ترتیب بی‌ثباتی دوران سلطنتی به شکل جدیدی سربرآورد؛ نتیجه کودتای ۱۹۶۸ و چیرگی حزب بعث بود. از این زمان تا سال ۲۰۰۳ ایدئولوژی شبه فاشیستی بعث و ارتش و نیروهای امنیتی عراق متولی دولت - ملت‌سازی در عراق شدند. در واقع خلق کشوری چندپاره و آکنده از شکاف‌های ژرف اجتماعی از سوی قدرت‌های بزرگ و مداخلات آن‌ها سرانجام به تشکیل دولتی



اقتدار طلب منجر شد که با بهره‌مندی از درآمدهای نفتی مدعی ملت‌سازی آمرانه بود. در دولت بعث، چیره‌گی اهل سنت بر شیعیان و سرکوب آنان و جنگ با کردها ادامه یافت. دولت بعثی عراق در طول ۳۵ سال زمامداری خود برای سرپوش نهادن بر چالش‌های داخلی به دشمنی با دو همسایه خود ایران و کویت روی آورد و سرانجام بقای خود را در جنگ با آن‌ها بر باد داد. با از میان رفتن دیکتاتوری صدام موضوع دولت - ملت یکپارچه‌ی عراق نیز به رویایی دست نیافتنی مبدل شد. تا آن‌جا که می‌توان گفت آن‌چه کماکان باعث تداوم بقای عراق به‌عنوان یک کشور شده تمایلات و سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به این ترتیب کشوری که با توافق قدرت‌های بزرگ متولد شد؛ اکنون نیز با توافق آن‌ها و البته هم‌سویی کشورهای منطقه با این سیاست ادامه حیات می‌دهد. هر چند که امروزه عملاً دو و احتمال می‌رود در آینده سه دولت داشته باشد (برنز؛ کمالی، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۴۰).

فرآیند دولت - ملت‌سازی یا تشکیل دولت ملی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس نه تنها با خاورمیانه که حتی با کشورهای شمالی خلیج فارس نیز متفاوت و در نیمه راه خود است. تاخیر در آغاز این فرآیند، بازگشت و کند سپری شدن مراحل آن، در ساختارهای فرهنگی - اجتماعی این بخش از خلیج فارس ریشه دارد. در عراق فرآیند استعمارزدایی و نفوذ ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی که سرانجام در ایدئولوژی بعث متحد و متجلی شدند ساختارهای سیاسی و تا حدودی اجتماعی این کشور را متحول کردند. اما در کرانه جنوبی خلیج فارس ساختارهای سیاسی سنتی به دلیل عملکرد متفاوت استعمار و در فقدان مناسبات ریشه‌دار شهرنشینی و یکجانشینی، پایدار و قدرت آن تا کنون مستدام بوده است.

در کشورهای جنوبی خلیج فارس، قبیله بارزترین نهاد اجتماعی و حکومت و قدرت همواره در اختیار قبایل بوده است. قبیله‌های حاکم که از خودمختاری داخلی برخوردار بودند در برهه‌هایی فاقد استقلال و تحت‌الحمایه محسوب می -



شدند. تا پیش از حضور استعمارگران اروپایی در منطقه، در بیشتر مواقع ایران قدرت برتر و حامی خاندان‌های حاکم در مناطق جنوبی خلیج فارس بود؛ با آغاز عصر استعمار، قدرت‌های اروپایی به حامیان این خاندان‌ها بدل شدند. در اوایل قرن نوزدهم استعمار بریتانیا با بهره‌گیری از ضعف و ناتوانی ایران و با امضای قراردادهایی خاندان‌های حاکم در این امیرنشین‌ها را تحت حمایت خود گرفت (مجتهدزاده، ۱۳۷۲: ۱۶۵). هدف اصلی این کشور از انعقاد قراردادهای جداگانه با شیوخ حاکم، تضمین امنیت راه‌های دریایی، تجارت و حفظ منافع خود در منطقه بود.

ورود استعمار انگلیس به خلیج فارس آثار محدودی بر ساختارهای داخلی و از آن جمله ساختارهای سیاسی جوامع جنوبی آن بر جای نهاد. بخشی از دلایل این امر به تفاوت رهیافت‌های استعمارگران در مواجهه با جوامع زیر استعمار مربوط می‌شود؛ استعمارگران اروپایی فرهنگ و نهادهای خود را به‌شکلی مشابه و به یک میزان در مستعمرات خود ترویج نکردند. برخی از پژوهشگران از رهیافت‌های متفاوت انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها یا پرتغالی‌ها یاد کرده‌اند. فرانسوی‌ها و پرتغالی‌ها در مستعمرات خود در پی یکسان‌سازی و شبیه‌سازی^۱ بودند. این بدان معنی بود که مردم و نهادهای بومی به‌ویژه از طریق آموزش و تقلید از الگوهای غربی باید متحول می‌شدند. در سرزمین‌های مستعمراتی فرانسه سیاست شدیدی در زمینه‌ی تبدیل مردم محلی به نسخه‌های بدل مردم کشورهای امپریالیست در جریان بود. انگاره این بود؛ فرهنگ بومی مانع گسترش تمدن اروپایی است. در مقابل، رهیافت بریتانیا در زمینه انتشار فرهنگ خود بسیار عمل‌گرایانه‌تر از دیگر امپریالیست‌ها بود؛ بریتانیا، ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی و فرهنگ‌های بومی را در صورتی که از نظر سیاسی یا



قدرت استعماری هماهنگی داشتند، حفظ می‌کرد. برای امپریالیست‌های انگلیسی امکان داشت که در یک زمان از سودمندی‌های فراوان آزادی‌های ناشی از اعمال حاکمیت این کشور بر مستعمرات وابسته به خود سخن بگویند در حالی که هم‌زمان نظام کاست و دودمانی را مراعات و تقویت می‌کردند.

نیاز بریتانیا به کنترل سیاسی و حفظ ثبات با حفظ سنت‌های بومی سازگاری داشت. آرام نگاه داشتن مردم یک منطقه در حالی که تا حدودی تحت حاکمیت قوانین، عرف و نهادهای خودی بودند بسیار آسان‌تر بود؛ هر چند در نهایت آن‌ها زبردست نمایندگان محلی نظام سلطنتی انگلیس قرار داشتند. وجود ساختارهای بومی برای مدیریت استعماری و عمل‌گرای انگلیس بسیار مناسب بود. حکومت غیر مستقیم انگلیس به معنی بهره‌گیری از ساختارهای بومی برای اهداف امپریالیستی بود. در جوامعی که در آن‌ها ساختارها و اداره‌های سیاسی وجود نداشت، ادغام اقتدار بومی در یک نظام امپریالیستی بسیار دشوار بود. اداره‌ها باید به شکلی ساختگی برای اهداف حکومت استعماری ایجاد می‌شدند و این خود یک منبع عمده نارضایتی و انزجار در جوامع هدف این اقدام بود؛ که گاه به بی‌ثباتی سیاسی و برهم خوردن نظم اجتماعی می‌انجامید (کلایو اسمیت، ۱۳۸۷: ۸۹-۹۲). بهره‌گیری از مشروعیت داده شده به رهبران سنتی، که وفادار و وابسته به مدیریت استعماری بودند، مزایای سیاسی آشکاری داشت. هم‌چنان‌که مدعیان سلطنت نیز در قبال وفاداری و همکاری با مقام‌های استعماری از حمایت آن‌ها برخوردار می‌شدند. حاکمان فاسد، ناتوان و یا نافرمان به‌سادگی از کار برکنار می‌شدند و همواره سران، شاهزادگان و امیران مطیع‌تری وجود داشتند که جایگزین آن‌ها شوند.

برای تبیین رفتار متفاوت استعمار انگلیس در جنوب خلیج فارس البته نباید



تنها به بیان رهیافت متفاوت استعمارگران اکتفا کرد. سرزمین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس به دلیل کم آبی، خشکی و زمین‌های نامرغوب برای ایجاد کشتزارهای بزرگ، مستعمره نشین‌های کشاورزی^۱ و زندگی اروپائیان مناسب نبودند. در هر حال استعمار برخلاف مناطق دیگر، در جوامع جنوبی خلیج فارس درصدد دست‌اندازی به نهادهای بومی و سنتی و ایجاد تأسیسات و نهادهای اداری و نظامی جدید برنیامد. این امر از سویی باعث تداوم نهادهای سنتی و از سویی دیگر به تحکیم آن‌ها مدد رساند. قراردادهای تحت‌الحمایگی به مثابه رانتهی بودند که خیال خاندان‌های حاکم را از نگرانی رقابت قبایل معارض و کابوس تسلط قدرت‌های منطقه‌ای رهانیدند. این چنین بود که نه تنها نظام‌های قبیله‌ای و خاندانی در این جوامع بلکه حکومت‌گران محلی نیز استمرار و ثبات یافتند. کشف نفت و انحصار درآمدهای حاصل از آن نیز به حاکمان این جوامع، به تداوم حکومت‌های خاندانی و تسلط آن‌ها بر دیگر قبایل کمک کرد. هر چند که افزایش سرسام‌آور این درآمدها، تحولات اجتماعی و فرهنگی متعارضی را نیز در این جوامع به دنبال داشته و احتمال دگرگونی در ساختارهای سیاسی آن‌ها را بیشتر کرده است.

تداوم ساختار خاندانی حکومت نه تنها با منافع استعمار انگلیس در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تعارضی نداشته؛ بلکه یکی از مهم‌ترین دلایل نفوذ نکردن ایدئولوژی‌های مدرن، اندیشه‌های ملی‌گرایانه و نهادهای آن در این سرزمین‌ها بوده است. ساختار بسته نظام قبیله‌ای، روابط پدرسالارانه و یک‌جانبه رایج در آن‌ها، تعلق مطلق و وفاداری محض نسبت به قبیله، شیوخ و رهبران آن سدی در برابر شکل‌گیری مفاهیم جدید و آغاز فرآیند دولت - ملت‌سازی و شکل‌گیری دولت ملی در این سرزمین‌ها بوده است. در نتیجه با وجود حضور



استعمار در این جوامع، جنبش ضد استعماری نه در سطح نخبگان حکومتی و نه در سطح جامعه شکل نگرفت. فقدان شرایط اولیه و مستعد برای طرح مفاهیم ملی و اندیشه‌های ملی گرایانه موجب شد ناسیونالیسم عربی حتی در سال‌های اوج خود در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نتواند شوکی به این جوامع وارد یا نفوذ قاطعی در آن‌ها بکند.

هر چند جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ضد استعماری در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بر پا نشد؛ سرانجام شیخ نشین‌های خلیج فارس در فرآیند تحولات جهانی به کشورهای مستقلی تبدیل شدند. به دنبال جنگ جهانی دوم و در جریان استعمارزدایی، بیش از یک صد کشور جدید در سراسر دنیا و اغلب آن‌ها از دل امپراتوری‌های اروپایی پدید آمدند. دیگر کشورهای غیر اروپایی نیز با آن که از لحاظ سیاسی جدید شمرده نمی‌شدند در تلاش برای تحکیم استقلال و ارتقای سطح زندگی مردم خود با معضلات مشابهی از نظر توسعه روبرو بودند. آن‌ها تقریباً همه از جاذبه‌ی ناسیونالیسم استفاده کردند؛ بعضی برای بیرون راندن قدرت‌های استعماری، برخی به قصد دفع دشمنان منطقه‌ای، گروهی به منظور یکپارچه‌سازی جامعه قبایلی، گروه‌های قومی و زبان‌های گوناگون (اشپکلر، ۱۳۸۷: ۳۱۴). استقلال واحدهای سیاسی جنوب خلیج فارس بیشتر پیامد جنگ جهانی دوم و فرآیند میرای استعمار در جهان بود. در واقع پایان عصر استعمار موجب استقلال و شکل‌گیری حکومت در سرزمین‌هایی شد که فاقد بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی لازم برای تشکیل دولت‌های ملی بودند. اما در هر حال خروج استعمار و تشکیل واحدهای ملی رویداد مبارک و میمونی برای منطقه بود. از این‌رو ایران نیز از خروج انگلیس از خلیج فارس، جایگزین نشدن دیگر قدرت‌های فرمانطقه‌ای، برقراری امنیت توسط کشورهای منطقه و ایجاد کشورهای جدید استقبال کرد. هم‌چنین ایران منابع اختلاف در روابط خود با کشورهای منطقه را برطرف و بخش مهمی از منابع و امکانات خود را مصروف حمایت از دولت‌های منطقه و تثبیت آن‌ها کرد (نخلة، ۱۳۵۹: ۵۹-).



(۵۶).

حکومت‌های نوپای منطقه پس از استقلال تلاش کردند فرآیند ناتمام دولت - ملت را به کمک عواملی پیش برند؛ درآمدهای نفتی، هویت‌سازی و نماد نگاری بخشی از این عوامل بوده‌اند. نخست به پشتوانه درآمدهای نفتی نظام اداری - اقتصادی، شهرنشینی و شهرها، نظام مالی و بانکی نوین، زیر ساخت‌های لازم برای توسعه اقتصادی، نظام آموزشی، نظام تأمین اجتماعی، بخش ارتباطات و رسانه‌ای مدرن ایجاد و گسترش یافتند. ایجاد یک هویت ملی - تاریخی بدون بهره‌گیری از ناسیونالیسم بخش دیگری از تلاش‌هایی است که برای بازسازی و ایجاد یک هویت متمایز در این کشورها صورت گرفته است. پوشیدن البسه سنتی عربی، برگزاری مسابقات سنتی و بومی، توسعه صنایع دستی، توجه به فرهنگ عامه، گسترش ورزش و شرکت تیم‌های ملی در مسابقات ورزشی بین‌المللی و علاقه‌مندی وافر به برافراشتن پرچم و نواختن سرود ملی حتی به بهای اعطای تابعیت به قهرمانان غیر بومی و... از جمله اقداماتی است که در دهه‌های اخیر برای پیشبرد فرآیند ناتمام دولت - ملت در این کشورهای صورت گرفت (امامی، ۱۳۸۰: ۸۹-۸۶). به‌تازگی و در چارچوب پروژه‌ی هویت‌یابی تاریخی سرمایه‌گذاری قابل توجهی در زمینه‌های مرتبط با باستان‌شناسی در کشورهای جنوبی خلیج فارس صورت گرفته است. نوسازی و زیباسازی قلعه‌های قدیمی، ایجاد موزه و جمع‌آوری نمونه‌ها و نمادهای زندگی سنتی و کهن مردم بومی، برگزاری نمایشگاه‌های مربوط به سنت‌های فرهنگی و آئین و رسوم زندگی مردم، کاوش‌های تاریخی و تلاش برای فراهم آوردن پیشینه‌ی درازی از تمدن و برگزاری کنفرانس‌های باستان‌شناسی در مراکز علمی و با همکاری مؤسسات معتبر و بین‌المللی باستان‌شناسی و باستان‌شناسان و انتشار کتاب و مقالات علمی از این جمله است. تمام این اقدامات با هدف فراهم کردن مواد و مصالح لازم برای اثبات وجود یک هویت تاریخی و تمدنی با قدمت کهن که ریشه‌های آن به پیش از



ظهور اسلام باز می‌گردد صورت می‌گیرد. بهره‌جویی از درآمدهای نفتی برای نوین‌سازی و افزایش رفاه و وابستگی مردم به دولت‌های خاندانی، هویت و نمادسازی برای تحکیم و تثبیت دولت‌های نوپا، تا آن‌جا که به نفی و تقابل با دیگر هویت‌های تاریخی و جغرافیایی موجود در منطقه منجر نشود، اقداماتی مشروع و در چارچوب اختیارات و صلاحیت‌های رهبران و نخبگان حاکم بر این کشورها بوده و اثر سوئی نیز بر همکاری و همگرایی منطقه‌ای ندارد. اما این اقدامات از آن‌جا که با همبستگی ملی، از میان برداشتن نابرابری‌های اجتماعی و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود همراه نبوده؛ هنوز به تکامل فرآیند دولت - ملت‌سازی در این کشورها کمک نکرده است. فقدان نهادهای انتخابی ملی برای تعیین سرنوشت، غیرانتخابی بودن حاکمان و در نتیجه غیر پاسخگو بودن آن‌ها به مردم و نهادهای منتخب آن‌ها مانع بزرگی در برابر شکل‌گیری ملت در این کشورها محسوب می‌شود. مادامی که در این کشورها شهروندی و کلیه حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی مترتب بر آن از جمله انتخاب کردن و انتخاب شدن به هم‌هی مردم تعلق نگیرد، ملت‌سازی به معنای اینکه همه مردم یک کشور از امتیازات یکسانی برخوردار و در عین حال دارای مسئولیت‌های برابری نیز در قبال کشور هستند، محقق نخواهد شد. در این میان اتکا به قدرت‌های فرامنطقه‌ای، توسل به همگرایی‌های اجباری مانند آن‌چه که در قالب شورای همکاری خلیج فارس روی داده و ماهیتی کاملاً امنیتی و نظامی دارد، هویت‌سازی‌های جعلی از طریق دست‌کاری در واقعیت‌های مسلم تاریخی از جمله در نام خلیج فارس و غیرت‌سازی‌های موهوم نه تنها منجر به ایجاد یک هویت ملی نشده است؛ بلکه هویت واقعی آن‌ها را مخدوش و زمینه‌های همکاری و همگرایی منطقه‌ای را نیز تضعیف کرده است.

۵. فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی و بحران‌های منطقه‌ای در خلیج

فارس



ثبات و امنیت و تأمین آن در دنیای امروز با توجه به موقعیت دولت‌ها در فرآیند دولت - ملت‌سازی معانی و سازوکارهای متفاوتی دارد. دولت‌ها را بر این اساس می‌توان به سه دسته دولت‌های پیشامدرن، مدرن و پسامدرن تقسیم کرد (بوزان، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۶). دولت ملی نتیجه فرآیندی به‌نام «ملی شدن دولت» است. نهادی که برخلاف دولت‌های پیشامدرن نه به یک قبیله، طبقه یا صنف، بلکه به عموم شهروندان یک کشور صرف‌نظر از موقعیت اجتماعی، قومی، زبانی، مذهبی و سیاسی آنان تعلق دارد. این دولت که پس از معاهده وستفالیا^۱ در اروپا تشکیل شد به تدریج به دیگر مناطق جهان نیز بسط یافت. با وجود این، در جهان امروز دولت‌هایی هستند که کماکان ساختاری پیشامدرن دارند. این دولت‌ها نگرانی‌های اساسی برای ثبات، امنیت و بقای خود دارند؛ در مقابل این گروه، دولت‌های پسامدرن هستند که از امنیت ملی گذشته و به مرحله امنیت جمعی وارد شده‌اند.

دولت‌های خلیج فارس بر روی پیوستاری قرار می‌گیرند که یک سوی آن دولت‌های پیشامدرن و سوی دیگر آن دولت‌های نسبتاً مدرن قرار دارند. بنابراین دغدغه‌های امنیتی این دولت‌ها پیچیده و سطوح مختلفی را شامل می‌شود. بخشی از نگرانی‌های امنیتی آن‌ها مربوط به جوامع خود، برخی مربوط به نظام منطقه‌ای و دسته‌ای دیگر به مسایل فرامنطقه‌ای و نظام بین‌الملل مربوط می‌شوند. آن‌ها از سویی نگران بروز بی‌ثباتی‌های ناشی از مشارکت گروه‌های اجتماعی جدید، تشدید تمایزات قومی و زبانی، نارضایتی گروه‌های ممتاز و سنتی و از سوی دیگر با مشکلات ناشی از مرزهای تثبیت نشده، اختلافات سرزمینی، برتری‌جویی‌های منطقه‌ای و ساختار نامتوازن قدرت در منطقه روبرو هستند (سیف‌زاده؛ روشندل، ۱۳۸۰: ۸۶-۳۳). بر این نگرانی‌های امنیتی داخلی



و منطقه‌ای می‌توان نگرانی‌های ناشی از سیاست‌های دولت‌های غربی و رویارویی با ارزش‌های نظام بین‌الملل را نیز افزود. قرار گرفتن این سه لایه مسائل امنیتی بر روی یکدیگر، امنیت را به پیچیده‌ترین و برقراری آن را به ضروری‌ترین موضوع منطقه تبدیل کرده است.

امنیت در منطقه خلیج فارس مادامی که بر عهده قدرت‌های فرمانطقه‌ای و یا حمایت قدرت‌های جهانی از یک قدرت منطقه‌ای مانند ایران بود در مجموع برقرار بوده است. در این دوره اختلافات مرزی، تعارض‌های ایدئولوژیک و منافع متعارض کشورهای منطقه در چارچوب ملاحظات و قواعد حاکم بر روابط قدرت‌های بزرگ، روابط این قدرت‌ها با کشورهای منطقه و روابط کشورهای منطقه با یکدیگر مدیریت شده است. به‌عنوان مثال در روابط بیشتر کشورهای خلیج فارس با یکدیگر منابع سرد و غیر حاد منازعه از جمله در ارتباط با اختلافات مرزی وجود دارد (جعفری ولدانی، ۱۳۷۱: ۳۲۹-۳۰۷)؛ اما هیچ‌گاه این منازعه‌ها در گذشته به جنگ تمام عیار منجر نشد. منازعه‌های نسبتاً حاد منطقه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مخالفت عراق با استقلال کویت، اختلافات مرزی ایران و عراق و اختلافات ایران و امارات متحده درباره اعمال حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه بوموسی، تنب بزرگ و کوچک بود. به‌دنبال استقلال کویت عبدالکریم قاسم در ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۱ ادعا کرد کویت بخشی از استان بصره در زمان عثمانی بوده و با پایان دوران تحت‌الحمایگی انگلیس باید به قلمرو عراق منضم شود (مار، ۱۳۸۰: ۲۷۷). اما با حمایت بریتانیا از کویت و به‌رسمیت شناختن استقلال کویت از سوی ایالات متحده و اتحادیه عرب، عراق نتوانست تهدیدهای خود را عملی کند. اختلافات ایران و عراق نیز که تقسیم شط‌العرب، حمایت طرفین از مخالفین یکدیگر و تعارض‌های ایدئولوژیک و سیاسی مهم‌ترین آن‌ها بود سرانجام در پرتو تنش‌زدایی در روابط دو ابرقدرت و بازتاب آن در کشورهای متحد دو بلوک با بیانیه الجزایر و عهدنامه و پروتکل‌های منعقد در سال ۱۹۷۵ حل و فصل شد (مهدوی، ۱۳۸۰:



۴۳۶). در موضوع جزایر سه گانه نیز با وجود اعتراض‌های امارات متحده و چند کشور عربی دیگر، بحران حادی در روابط ایران با امارات و حامیان عرب آن از جمله عربستان سعودی روی نداد و به صدور بیانیه یا تسلیم شکایت به سازمان ملل ختم شد. اما با وقوع انقلاب در ایران و فروپاشی ترتیبات امنیتی موجود، اختلافات عراق با ایران و کویت زمینه دو جنگ منطقه‌ای و متعاقب حمله عراق به کویت پایه دو جنگ دیگر در منطقه شد. به این ترتیب برقراری امنیت در منطقه خلیج فارس در گذشته نه تابع پیشرفت فرآیند همکاری منطقه‌ای و امری درون‌زا، بلکه بیشتر پیامد ساختار نظام بین‌الملل و ترتیبات امنیتی حاکم بر منطقه بوده است. یکی از علل حمله نظامی عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ به قدرت رسیدن یک دولت شیعی در همسایگی این کشور بود. به این ترتیب نگرانی از بازتاب انقلاب ایران در میان شیعیان عراق زمینه‌ساز وقوع طولانی‌ترین جنگ در قرن بیستم شد (هینبوش؛ احتشامی، ۱۳۸۲: ۳۰). اگر فرآیند ملت‌سازی در منطقه خلیج فارس با موفقیت پیش رفته بود، هرگز دولت عراق از سوق یافتن وفاداری بخشی از مردم خود به کشور همسایه نگران نمی‌شد. هم‌چنان که بحرین و عربستان سعودی نیز از تأثیرپذیری اتباع شیعه خود از ایران نگران نمی‌شدند و آن‌ها را به این بهانه محدود و سرکوب نمی‌کردند.

نتیجه‌گیری

گذشتن از مدار اندیشیدن مستمر به بقا و دغدغه‌های امنیتی با توسعه روند دولت - ملت‌سازی ممکن و درهم آمیخته است. با شکل‌گیری ساختارهای دولت ملی و نهادهایی که به مشارکت شهروندان در سرنوشت سیاسی خود مجال بروز دهند، روش‌های عقلانی برای اداره امور کشور اولویت می‌یابند. محصول این فرآیند ثبات و امنیت خاطر شهروندان، نخبگان و حکومت‌کنندگان و روی آوردن به همکاری‌های فراملی و منطقه‌ای است. کشورهای واقع در منطقه خلیج فارس برای توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و نیل به



همگرایی از چالش‌های چند وجهی رنج می‌برند. اما مهم‌ترین این چالش‌ها را باید در ساختارهای داخلی منطقه جست. ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای و برقراری ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس نیازمند به انجام رسیدن فرآیند دولت - ملت‌سازی در این منطقه و تثبیت دولت‌های ملی است. تحقق این فرآیند موجب بروز اعتماد به نفس در دولت‌های منطقه، برقراری ثبات داخلی، افزایش مشابهت‌های سیاسی و فراهم شدن زمینه‌های همگرایی منطقه‌ای می‌شود. کشورهای این منطقه می‌توانند و باید یکدیگر را در گذار از وضعیت پیشامردن و هراس‌ها و نگرانی‌های مستقر در این وضعیت کمک نمایند. در این چارچوب به دو دسته از راهکارها می‌توان اشاره کرد:

دسته نخست راهکارهای داخلی معطوف به پیشبرد فرآیند دولت - ملت‌سازی هستند. مسئولیت و سهم اصلی در اجرای این راهکارها البته متوجه دولت، نخبگان حاکم و نهادها و رهبران غیر دولتی این کشورهاست. کشورهای منطقه با تشریک مساعی، تبادل نظر و تجربیات خود می‌توانند ضمن سهیم شدن در این فرآیند، بر تعهد و عزم خود در پیشبرد آن تأکید گذارند. تسهیل مشارکت عمومی، کمک به سازمان‌یابی اجتماعی و یاری رساندن به ایجاد نهادهای مشارکتی و مشارکت سیاسی ثبات‌بخش، اشاعه عقلانیت معطوف به توسعه و سازندگی و توجه به جنبه‌های نرم افزارانه امنیت‌بخشی از این راهکارها هستند. این راهکارها با هدف شریک کردن مردم در سرنوشت جامعه اجرا می‌شوند. در این صورت امنیت ملی مترادف و منطبق بر امنیت جامعه و شهروندان خواهد بود. این امنیت به‌واقع ملی که به یکسان ناظر بر امنیت مردم، جامعه و دولت است، موجب بازدارندگی در برابر تهدیدات قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز می‌شود. به‌عبارت دیگر امنیت ملی بر پیوند دولت - ملت استوار می‌گردد. این محکم‌ترین ضمانت امنیتی برای کشورهای منطقه و سکویی برای گذشتن از دغدغه‌های امنیتی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد بود. تحقق این وضعیت شرایط لازم را برای همگرایی منطقه‌ای و رسیدن به امنیت جمعی



فراهم می‌کند.

دسته دیگر راهکارها به روابط دولت‌ها، مردم و نهادهای غیر دولتی کشورهای منطقه مربوط می‌شوند. عقد پیمان‌های حسن همجواری و برقراری مناسبات امنیتی بین کشورهای منطقه و پیش‌بینی نهادهای نظارتی و داوری برای رصد اقدامات دولت‌های عضو و ارائه گزارش‌های ادواری برای آگاهی رهبران و افکار عمومی منطقه از جمله این راهکارهاست. اما با همه‌ی اهمیتی که دولت‌ها و نخبگان حاکم بر کشورهای منطقه در پیشبرد همکاری‌های منطقه‌ای دارند نباید صرفاً به نقش نهادهای دولتی در این فرآیند اتکا داشت. تجربه همکاری‌ها و همگرایی‌های منطقه‌ای در جهان نشان داده است کاستن از نقش رهبران و نخبگان سیاسی و افزایش نقش و سهم مردم، فن‌سالاران، سازمان‌های تخصصی، بخش‌های غیر دولتی، رسانه‌های مستقل، نهادهای علمی و پژوهشی، زمینه‌های عینی، موثر و پایدارتری برای تداوم همکاری‌های منطقه‌ای فراهم می‌کنند. توسعه گردشگری منطقه‌ای نیز از این زاویه باید مورد توجه قرار گیرد. گردشگری به درک متقابل و ارتباط چهره به چهره مردم با یکدیگر و گسترش ارتباطات و تعاملات بین آن‌ها منجر می‌شود و از این طریق می‌تواند نقش مثبتی در گسترش همگرایی منطقه‌ای و کاهش تعصبات و نگرش‌های تفرقه-افکنانه داشته باشد.



منابع

- اسپنسر، م؛ بچر، ج. (۱۳۸۷). «توسعه»، در: آکساندر ماتیل، *دایره المعارف ناسیونالیسم* (سه جلد)، ترجمه کامران فانی، محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه. جلد اول.
- اپللو، والترسی؛ روستو، استفان جی. (۱۳۸۹). *ملت - دولت و نظام جهانی*، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: انتشارات کویر.
- اشپکالر، م. (۱۳۸۷). «*تاریخ اقتصادی ناسیونالیسم*»، ترجمه منوچهر بیگدلی خسه، در: آکساندر ماتیل، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم* (سه جلد)، ترجمه کامران فانی، محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه. جلد اول.
- امامی، م. ع. (۱۳۸۰). *عوامل تاثیرگذار داخلی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بدیع، ب. (۱۳۷۶). *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس.
- بدیع، برتران؛ بیرن بوم، پی یر. (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس.
- برنز، ت؛ کمالی، م. (۱۳۸۸). «*عراق: یک، دو یا سه دولت یا تداوم جنگ*»، در: پیاپو نوریس، نیکی کدی. *جامعه‌شناسی شکاف‌های اجتماعی* (بررسی‌های موردی)، ترجمه پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی. تهران: انتشارات کویر.
- برنل، پیتر؛ راندال، ویکی. (۱۳۸۷). *مسائل جهان سوم*، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۶). *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بوزان، ب. (۱۳۷۹). «*امنیت ملی، دولت‌های مدرن و پست مدرن*»، در: گفت‌وگو امنیتی ملی، کتاب اول.
- بول، ه. (۱۳۸۵). «*نقش مثبت دولت در امور دنیا*»، در: آندرو لینک لیترو (ویراستار)، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نظریه هنجارگذار و آینده نظم جهانی*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پوجی، جیان فرانکو. (۱۳۳۸). «*نظریه‌های تشکیل دولت*»، در: راهنمای



- جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دوثرئی، ج؛ فالترزگراف، ر. (۱۳۷۲). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل* (دو جلد)، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، جلد دوم.
 - رنرگر، ان. جی. (۱۳۸۲). *روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مساله نظم جهانی*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - جعفری ولدانی، ا. (۱۳۷۱). *کانون‌های بحران در خلیج فارس*، تهران: انتشارات کیهان.
 - حاتمی، عباس. (۱۳۹۰). «*نظریه‌های مختلف دولت‌سازی؛ به‌سوی چارچوب‌بندی نظری*»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۳.
 - سیف‌زاده، ح؛ روشندل، ج. (۱۳۷۹). *تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی)*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
 - فرانکل، ج. (۱۳۸۲). *روابط بین‌الملل در جهان متغییر*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - فریش، د. (۱۳۸۷). «*خاورمیانه*»، ترجمه هرمز همایون پور، در: آکساندر ماتیل، دایره‌المعارف ناسیونالیسم (سه جلد)، ترجمه کامران فانی؛ محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، جلد اول.
 - قاضی‌زاده، ش؛ طالبی فر، ع. (۱۳۸۸). *سازمان همگرایی شانگهای، همگرایی نوین منطقه‌ای*، تهران: لقاءالنور.
 - قوام، ع؛ زرگر، ا. (۱۳۸۹). *دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل*، تهران: آثار نفیس.
 - کول، ف. (۱۳۸۷). «*باستان‌شناسی و ناسیونالیسم*»، ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، در: آکساندر ماتیل. دایره‌المعارف ناسیونالیسم (سه جلد)، ترجمه کامران فانی، محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، جلد اول.
 - کدی، ن. آر. (۱۳۸۸). «*مذهب، اقلیت قومی و دولت در ایران*»، در: پینا نوریس، نیکی کدی، جامعه‌شناسی شکاف‌های اجتماعی (بررسی‌های موردی)، ترجمه



- پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: انتشارات کویر.
- کلایو اسمیت، ب. (۱۳۸۹). *فهم سیاست جهان سوم: نظریه‌های توسعه و دگرگونی سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمد سعید قائنی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - گرگورسونی، ر. (۱۳۸۷). «تاریخ»، ترجمه حسین کمالی، در: آکساندر ماتیل، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم* (سه جلد)، ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، جلد اول.
 - گیبرنا، م. (۱۳۷۸). *مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت - ملت در قرن بیستم*، ترجمه امیر مسعود اجتهادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - مار، ف. (۱۳۸۰). *تاریخ نوین عراق*، ترجمه محمد عباسپور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
 - مهدوی ع. د. (۱۳۸۰). *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰*، تهران: نشر پیکان.
 - مجتهدزاده، پ. (۱۳۷۲). *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس*، ترجمه و تنظیم حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - نخله، ا. آ. (۱۳۵۹). *روابط آمریکا و اعراب در خلیج فارس*، ترجمه کارو، تهران: انتشارات سروش.
 - وینسنت، ا. (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
 - هابرماس، ی. (۱۳۸۵). «دولت ملت اروپایی: درباره پیشینه و آینده حاکمیت و شهروندی»، در: آندرو لینک لیتز (ویراستار)، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نظریه هنجارگذار و آینده نظم جهانی*، ترجمه لی لا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 - هابسبام، ا. جی. (۱۳۸۳). *ملت و ملت‌گرایی*، ترجمه علی باش، مشهد: انتشارات دامون.
 - هینبوش، ر؛ احتشامی، ا. (۱۳۸۲). *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی گل‌محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Anderson, P. (1974). *Lineage of Absolute State* London, New Left book Press.
- Cantori, L. L& Spiegel.S. (1974). *the International Politics of Regions: A Comparative Approach*. Englewood cliffs. N.J.: prentice-Hall.
- Thompson, R.W. (1973).”*The Regional Sub-System: A conceptual Implication and a Propositional Inventory*”, *International Studies Quarterly*, Vol. XII. 1.
- Marshall, T.H. (1992). *Citizenship and Social clan*, Pluto press, London.